



رواج غلو با شمشیر نلیفه کاخ نشین

دکتر محمد جعفری هرندی
(استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرری)

هدف از این بحث، نشان دادن باورهای غلو آمیزی است که در پی انشعابات به وجود آمده در مذهب تشیع پس از نیرومند شدن آن مذهب شکل گرفت. خصوصاً که بعضی از این باورها در لایه های اعتقادی تشیع رسمی - چه در گفتار و چه در رفتار - رسوخ کرد و هم چنان به جا مانده است تا جایی که پیشوایان مذهبی هم با این که در فتوا و اظهار نظر، این گونه اقوال و کردار را تأیید نکرده بلکه صراحتاً نفی و طرد نموده، هنگام روبه رو شدن با آن‌ها، در عمل کوتاه آمده و چه بسا با حضور خود در محل هایی که این آموزه ها بازگو و مورد عمل قرار می گیرند، شاید بتوان گفت جواز شرعی هم برای آن صادر می نمایند.

این بحث بیشتر از این منظر قابل توجه است که در ماه محرم سال ۱۴۲۸ (۱۳۸۵ ه.ش) بگومگوهایی در مورد نحوه به پا داشتن مراسم عزاداری امام حسین^ع از زوایای مختلف و از آن جمله اظهارات غلو آمیز در مورد امامان مطرح شد و از کارهایی چون قمه زنی و نشان دادن تصویرهای خیالی از امامان جلوگیری به عمل آمد. نگارنده بر آن است منشأ قسمتی از باورهای غلو آمیزی را که در جامعه رسوخ کرده و تا کنون نیز پایدار است، بررسی کند. باورهایی که از طریق اشعار صوفیانه و خرقة دارانی که جبّه سلطنت برتن کرده و زهد و خانقاه نشینی را در مقابل گنج پادشاهی ناچیز شمردند و حتی به تعقیب صوفیان پرداختند، رواج یافت. نفوذ باورهای غلو آمیز در میان شیعیان معتدل بدون بازنگری انشعابات به وجود آمده در مذهب تشیع، قابل درک نیست و لذا باید نگاهی گذرا به فرق شیعه انداخت.



انشعابات در مذهب تشیع:

در این نوشتار فرصت و مجال آن نیست که فرق شیعه و باورها و چگونگی شکل گیری آن ها به بحث گذاشته شود، ولی اشاره به این نکته به طور اجمال لازم است که هر عقیده فلسفی و دینی وقتی گسترده و نهادینه می شود، انشعاب هم در آن صورت می گیرد. شیعه هم به عنوان یک مذهب همانند اعتزال و ارجاء و خوارج و اشعریه، از این رخداد مصون نماند و چون نیرومند گشت، بلافاصله انشعاب در آن صورت گرفت.

بعضی از اندیشه های درون شیعی مانند هر اندیشه دیگر توان دوام یافتن را پیدا کرده و رفته رفته در جامعه اسلامی جایی به خود اختصاص داده و حتی از سوی مذاهب دیگر، در حدّ یک "برداشت" (مذهب) به رسمیت شناخته شد و بعضی از این اندیشه ها در همان آغاز و یا پس از مدت کوتاهی فقط نامی از خود به جای نهاده و از میان رفتند. نهادینه شدن تشیع متکی به دو عامل مادی و معنوی بود: عامل معنوی ریشه در تعالیم علویان عموماً، و فرزندان امام حسین^ع و عمدتاً حضرت سجاد^ع و فرزندان ایشان امام محمد باقر^ع و زید^ع و امام صادق^ع از یک سو، و برخورداری آنان از انتساب به حضرت زهرا^ع خصوصاً از سوی دیگر داشت.

این دو زمینه معنوی، برتری اجتماعی و سیاسی را به آل علی داد تا جایی که بعدها توانستند ردای خلافت را برتن کرده و سلسله فاطمیان را در غرب جهان اسلام آن روز بنیان نهند.

عامل مادی، وجوه و اموالی بود که شیعیان به عنوان اداء فریضه دینی (خمس) به امامان خود می دادند در حالی که پیشتر چنین کاری میان مسلمانان متعارف نبود و ظاهراً برای اولین بار عباسیان که خود از آل رسول و هاشمی بودند، برای تقویت مالی نهضت خود، یک پنجم اموال طرفداران آل رسول را اخذ می کردند. پرداخت خمس که بعدها یکی از فروع مذهب شیعه شد، موجب گشت تا شیعیان از نظر مالی تقویت شوند.

این دو عامل مادی و معنوی در زمان امام صادق^ع با همه محدودیت هایی که از سوی حاکمان عباسی و پسرعموهای آن حضرت اعمال می شد، شیعه را چنان نیرومند ساخت که خلفا برخلاف میل باطنی خود، به ظاهر وجود مذهب شیعه را تحمل کرده و مردم هم، خصوصاً گروهی که به هر دلیل مخالف حکومت وقت بودند، به این مذهب روی آوردند؛ هر چند شاید عده ای باور چندانی به آن نداشتند. طبیعی می نماید که گروندگان به این مذهب وقتی از افراد مختلف و با اهداف گوناگون باشند، درصد خواهند بود تا اهداف خود را در فرصت های مناسب با استمداد از قدرت اجتماعی آن مذهب محقق

سازند. همین انگیزه موجب گشت تا با رحلت امام صادق^ع گرایش فکری متفاوت رخ بنماید و هر گروه از شیعیان یکی از فرزندان وی را به عنوان امام برگزینند.

"چون روزگار جعفر صادق رضی الله عنه رسید، او را چهار پسر بود؛ بزرگ ترین اسماعیل، به والده نبیره^ع حسن بود، و دوم موسی که مادرش ام ولد بود، و سیم محمد دیباج که مدفون به ظاهر جرجان مجاور قبر داعی، و چهارم عبدالله که معروف است به افطح... و اسماعیل پیش از جعفر صادق رضی الله عنه در سنه^ع خمس و اربعین ومأته وفات کرد. جعفر صادق رضی الله عنه والی مدینه را که از قبیل خلفای عباسی رضوان الله علیهم حاکم آن جا بود، با جمعی انبوه از معاریف و مشایخ مدینه حاضر کرده و اسماعیل را بعد از آن که از دیه عریض که بر چهار فرسنگی شهر است و آن جا وفات کرده بود، بردوش های مردمان به شهر آورده بودند و با ایشان نمود و محضری نوشت بر وفات او موشح به خطوط آن جماعت، و او را به بقیع دفن کرد. کسانی که با اسماعیل انتساب می کردند، گفتند اسماعیل نمرده بود و اظهار مرگ او می کردند از جهت تعمیه مردم بود تا قصد اسماعیل و قوم او نکنند و بقیه^ع شیعه گفتند: غرض جعفر صادق، اظهار بطلان مقاتل آن جماعت بود که با او انتساب می کردند و ظاهر حال آن بود که این هردو سخن باطل بود، چه هردو جماعت حمل این فعل بر غرض خود کرده بودند و مقصود جعفر، برائت ساحت خود بود از حوالت دعوت امامت که بدو می کردند، بر آن که او بر فرزندان خود نص می کند و بدین سبب خلفا را با او و مردم او انکاری بود. القصه چون جعفر رضی الله عنه وفات کرد، جمهور شیعه متابعت موسی کردند و عددی اندک امامت محمد دیباج بگفتند که ایشان را "دیباجیه" خوانند و هم فرقه^ع ضعیف به امامت عبدالله افطح بگفتند که ایشان را "افطحی" خوانند.

(جوینی/جهانگشا/ج/۳/ص ۱۴۴ تا ۱۴۷)

غلو و بالا بردن شأن پیامبر و امام، داستان ریشه داری دارد که به امت های پیشین باز می گردد. یهودیان - که خود را اولین امت موحد و یکتاپرست در میان پیروان ادیان ابراهیمی می دانند - برابر نص قرآن، عزیز را پسر خدا دانسته و مسیحیان عیسی را.



از عبارات بالا که عیناً از تاریخ جهانگشای جوینی نقل شد، نحوه انشعاب شیعیان بعد از رحلت امام صادق^ع معلوم می شود.

از میان این چهار گروه، شیعیانی که قائل به امامت حضرت موسی بن جعفر^ع بودند، در قالب اکثریت و جمهور باقی مانده، و اسماعیلیه به عنوان یک اقلیت در جامعه اسلامی به فعالیت پرداخت تا سرانجام دولت فاطمیان را در مصر و شمال آفریقا برپا داشتند و دو گروه دیگر نتوانستند دوام آورند و جز نامی در تاریخ اثری از آنان باقی نماند.

این نیز باید اضافه گردد که بنابر بعضی از نقل ها، امام صادق^ع را فرزندی دیگر به نام اسحاق بوده که گروهی هم وی را به امامت برگزیدند.

هم چنین عده دیگر منکر مرگ امام جعفر صادق^ع شدند و گفتند آن حضرت وفات نکرده و باز می گردد و منتظر او به عنوان مهدی شدند. (دفتری/تاریخ و عقاید اسماعیلیه/ص ۱۱۳)

این انشعاب ها منحصر به زمان رحلت امام صادق^ع نشد، بلکه بعدها و حتی بعد از رحلت حضرت موسی بن جعفر^ع گروهی در امامت ایشان توقف کرده و امامت حضرت رضاء را نپذیرفتند که این گروه را "واقفیه" نامیدند.

آن چه در این میان حائز اهمیت است، این است که فکر انشعاب و جدایی و ارائه اندیشه های جدید در خصوص امامت، عمدتاً به زمان امام صادق^ع بازمی گردد؛ به طوری که می توان از عبارات جوینی استفاده کرد که امام صادق^ع در زمان حیات خود هم تمایلاتی را نسبت به فرزندان از سوی برخی شیعیان احساس کرده است.

اگر این نقل را بپذیریم که آن حضرت، اسماعیل را به امامت برگزیده باشد، ولی این منصب را از او گرفته و به حضرت موسی بن جعفر^ع داده، زمینه گرایش به امامت اسماعیل مستحکم تر می نماید؛ و بالاتر آن که می توان حدس زد گفت و گوهایی در مورد عدم مرگ اسماعیل و غیبت او بر سر زبان ها بوده و لذا امام، شیوخ مدینه را برای شهادت بر مرگ او دعوت می کند تا بعدها کسی مدعی غیبت



نشود. امری که صورت گرفت و اسماعیلیان بر این باور شدند که اسماعیل نمرده و غایب شده بود و بعدها دربصره ظاهر گشته و مریضی را شفا داده است. (جوینی/همان/ص ۱۴۸)

همان طور که گفته شد، فرقه های گوناگون با اندیشه تشیع به وجود آمدند و این فرقه ها در طول زمان افکار خود را از یکدیگر وام گرفته یا به نحوی در میان پیروان یکدیگر رسوخ دادند. دو گروه شیعه مذهب (اثنی عشری و اسماعیلیه) که در اصول مذهب و عقاید متکی بر نظریه پردازای درمورد امامت تا حدی متفاوتند، در فروع ونحوه عمل به احکام نمی توان میان آنان اختلافی یافت. چون این دو گروه در عمل چندان مغایرتی با هم ندارند، به لحاظ درون گروهی هم ستیزی با یکدیگر نداشته و با گروه های غیر شیعه هم جز در امر حکومت، برخورد خونین قابل توجهی نداشتند. اما از میان گروه های منتسب به شیعه، گروه غلات داستان دیگری دارند، به طوری که نمی توان آنان را در درون مذهب شیعه ارزیابی کرد. این گروه اگرچه در باور به مقام شامخ امامان شیعه گوی سبقت را از همه ربوده بودند، اما این توجه و ارج نهادن به مقام امامت چنان در مسیر افراط قرار گرفت که امامان را به مرتبه خدایی رسانده و به همین سبب به نام "غلات" خوانده شدند. غلات که نمایندگان در میان اصحاب امامان شیعه داشتند، بارها و بارها از سوی حضرات ائمه طرد شده و مقالات آنان مردود اعلام گشته است. اما آنان به حیات خود ادامه داده تا جایی که در پوشش علی الهی و اهل حق گروه خاصی را تشکیل دادند.

آموزه های گروه غالیان در باور شیعیان معتدل (اثنی عشری) رسوخ پیدا کرده و چه بسا موجب درگیری خونین بین مسلمانان گشته است.



سابقه غلو و سرانجام آن:

زینب معروف است. وی از یاران امام صادق^ع بود ولی بعدها دعوی وصایت آن حضرت را کرد و گفت اسم اعظم را می داند و امامان شیعه، پیامبرند و سرانجام مدعی شد که امام صادق^ع خداست و چون به زمین آمده، صورت انسانی به خود گرفته تا مردم خدا را ببینند. (هشام معروف الحسین / بین التصوف و تشیع / ص ۲۷۲)

این شخص و کسانی چون او که چنین ادعاهایی می کردند، از سوی امام صادق^ع مطرود شدند. در روایت آمده که امام صادق^ع به مفضل بن یزید که داستان ابوالخطاب و یارانش را برای امام نقل کرده، فرموده است: ای مفضل! با ایشان همنشینی مکن و با آنان غذا مخور و مصافحه منما و ارث به آنان مده. (همان / ص ۲۷۶)

باز در روایت دیگری آمده که شخصی به نام سدیر الصیرفی به امام^ع گفت: گروهی می پندارند که شما (امامان) خدایید و آیه قرآن را می خوانند: یا ایها الرسل کلوا من طیبات ما رزقناکم و اعملوا صالحاً انّی بماتعملون علیم. امام فرمود: ای سدیر! گوشم و چشمم و مویم و گوشتم و خونم از این مردم بیزار است، همان طور که خدا و رسولش از آنان بیزارند. اینان بردین من و دین پدرانم نیستند و خدا من و ایشان را زیر یک سقف و در یک روز گرد نخواهد آورد مگر آن که بر آنان خشمگین خواهد بود. (همان / ص ۷۷)

غلو و بالا بردن شأن پیامبر و امام، داستان ریشه داری دارد که به امت های پیشین باز می گردد. یهودیان - که خود را اولین امت موحد و یکتاپرست در میان پیروان ادیان ابراهیمی می دانند - برابر نص قرآن، عزیز را پسر خدا دانسته و مسیحیان عیسی را. (توبه / آیه ۳۰)

در امت اسلامی هم، چون پیامبر به حال احتضار افتاد و مردم گفتند: رسول خدا از دنیا رفت؛ عمر مردم را جمع کرده و به ایشان گفت: پیامبر نمی میرد، و چون ابوبکر این سخن بشنید متذکر شد که خدادار قرآن خطاب به پیامبر فرموده: تو خواهی مرد و آنان هم خواهند مرد. (ابن هشام / السیره النبویه / ج ۴ / ص ۲۳۴)

این که بشر نمی میرد و چون خدا جاودانه است، سخن غلو آمیز است و لذا می توان گفت اولین کلام غلو آمیز در مورد پیامبر اسلام از سوی یکی از یاران آن حضرت که بعدها دومین جانشین او شد، اظهار گشت. گروهی هم حضرت علی^ع را خدا دانسته و او پس از دعوت آنان به توبه و سپس مؤثر نبودن این دعوت، آنان را کشت. (ابن ابی الحدید / شرح نهج البلاغه / ج ۸ / ص ۱۱۹)

بعدها این باور در میان شیعیان، خصوصاً در زمان امام صادق^ع که مباحث کلامی و پیشوایی دین رواج خاصی یافت، بالا گرفت و کسانی ادعاهای غلو آمیز کردند. در میان این افراد ابوالخطاب محمد بن ابی

رسوخ آراء غالبان در تشیع رسمی:

آن چه قابل توجه و اهمیت می نماید، این است که آموزه های گروه غالبان در باور شیعیان معتدل (اثنی عشری) رسوخ پیدا کرده و چه بسا موجب درگیری خونین بین مسلمانان گشته است. اگر گفته شود تاپیش از روی کار آمدن صفویان که مروج شیعه دوازده امامی و رسمیت دهنده آن در ایران بودند، غلو چندان رسوخی در میان شیعیان نداشت و از آن به بعد است که پاره ای از باورهای غلو آمیز در میان گروه شیعه رواج یافت، سخنی دوراز حقیقت نخواهد بود.

خانقاه اردبیل که سابقه ای طولانی داشت، به جهاتی که چندان روشن نیست، با دلبستگان به تشیع که در لاهیجان می زیستند و آموزه های غلو آمیزی داشتند، مرتبط شده و به دنبال تغییر مذهب شیوخ آن خانقاه از شافعی به شیعی، باورهای غلو آمیز را در تعالیم خود وارد ساختند و چون مرشد آن خانقاه رفته رفته قدرتمند شد و کلاه و خرقه درویشی را به تاج و جبه پادشاهی تبدیل نمود، آموزه های غلو آمیز را وارد تشیع کرد که بعضی از آن ها هم چنان پایدار است. در روزگاران پیش اگر چه شیعیان و اهل سنت کمابیش در نِقار و بددلی نسبت به هم به سر می بردند، ولی هرگز تاریخ نشان نمی دهد که پادشاه یا حاکمی با شعار تشیع، اهل سنت را تهدید به قتل کرده باشد. ولی "وقتی شاه اسماعیل وارد تبریز شد و خواست خطبه اثنی عشری بخواند، به او گفتند: شاید مردم بگویند که ما پادشاه شیعه را نمی خواهیم. او گفت: مرا به این کار باز داشته اند... اگر رعیت هم حرفی بگویند، شمشیر از غلاف می کشم و به عنوان خدا یک کس را زنده نمی گذارم." (عالم آرای صفوی / ص ۶۴)

همین شاه چون بغداد را فتح کرد، دستور داد قبر ابوحنیفه را که نزد اهل سنت به امام اعظم معروف است، نبش کنند؛ و نیز دستور داد تا شهادت به ولایت (اشهد ان علیاً ولی الله) را وارد اذان کنند. (علی الوردی / لمحات اجتماعیة من تاریخ العراق الحدیث / ج ۱ / ص ۴۳ و ۵۹)

در حالی که مرحوم صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه که جزو کتب چهارگانه و اصول حدیثی شیعه است، پس از آن که چگونگی اذان صحیح را با نقل روایتی از امام صادق بیان می کند، اضافه می نماید: "ومصنّف این کتاب گوید: این است اذان صحیح که نباید چیزی بر آن افزود و نباید چیزی از آن کاست و مّفوّضه که خدا لعنتشان کند، اخبار جعل کرده و به اذان افزوده اند: محمد و آل محمد خیر البریه دوبار (تکرار جمله در دو نوبت) و در بعضی



خود را از راه تدلیس و تمویه شیعه می دانند، آن را به اذان افزوده اند. شاه اسماعیل هم اصرار بر این کار داشته و در واقع باور مفوّضه را که قائل به الوهیت حضرت محمد^ص یا حضرت علی^ع بوده اند، با زور در میان شیعیان رواج داد که هم چنان رایج است. دشنام دادن به صحابه^ع پیغمبر و لعن و اشتلم آنان، از بدعت های همین شاه و دودمان او است؛ در حالی که هرگز امامان شیعه افراد خاصی را به نام لعن نکرده اند، اگرچه لعن بر کافران و مشرکان و ظالمان را به طور عام روا دانسته اند.

وقتی به ادبیات رایج در دوره صفویه و بعد از آن، خصوصاً اشعاری که در مدح حضرت علی^ع سروده شده، مراجعه می کنیم، غلو کاملاً در آن ها مشاهده می شود و متأسفانه این اشعار را از زبان کسانی می شنویم که تدلیس خود را در زیر خرقة تصوف پنهان کرده اند؛ در حالی که هدف بزرگ و حقیقی تصوف، نفی ماسوی الله است و هر چه هست را، در مقام ربوبیت هیچ می انگارند و شاید بدان جهت صوفیان و عرفا حضرت علی^ع و امام صادق^ع

روایاتشان آمده: پس از اشهدان^ن محمدرسول الله، اشهدان^ن علیاً ولیّ الله دوبار، و بعضی روایت کرده اند که به جای اشهدان^ن علیاً ولیّ الله، دوبار گفته شود: اشهدان^ن علیاً امیرالمؤمنین حقاً. و شکی نیست که علی، ولیّ الله و او امیرالمؤمنین است به حق، و محمد و آل او صلوات الله علیهم، خیرالبریه اند ولی این ها در اصل اذان وجود ندارد و این را یادآور شدم تا با این اضافات، متهمان به تفویض که خود را با تدلیس وارد ما شیعیان کردند، شناخته شوند." (صدوق/من لایحضره الفقیه/ج ۱/ص ۱۸۸ و ۱۸۹)

مقصود مرحوم صدوق از مفوّضه، کسانی هستند که می گویند خدا محمد^ص را آفرید و آفرینش جهان را به او تفویض کرد. پس محمد^ص خلاق است؛ و بعضی گفته اند که خدا این کار را به علی^ع واگذاشت.

از عبارات بالا دو مطلب به خوبی به دست می آید: یکی آن که شهادت ولایت حضرت علی^ع در اذان، مشروع نیست؛ دیگر آن که کسانی که

را سرسلسله خود می دانند که این بزرگواران در اخلاص و عبودیت باری تعالی، سرآمد
مسلمانان بوده اند. توجه به شعر معروفی که با بیت
تا صورت پیوند جهان بود علی بود تا نقش زمین بود و زمان بود، علی بود
آغاز و با بیت

این کفر نباشد سخن کفر نه این است تا هست علی باشد و تا بود علی بود
خاتمه می یابد، به خوبی غالی بودن گوینده و باورمند به این نوع ادبیات را نشان
می دهد. مگر نه آن است که خدا در قرآن مجید فرموده: کَلَّ مِنْ عَلِيهَا فَاَنْ وَ يَبْقَى وَجْه
رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ (هر آن چه در جهان است نابود می شود و صورت خدایت که صاحب
جلال و اکرام است، باقی می ماند) (الرحمن/ ۲۷ و ۲۸)

پس یا باید گفت ابیات مذکور برخلاف قرآن است، یا بپذیریم که خدا همان علی^ع است
و علی^ع هم خداست؛ و معنای غلو جز این چیز دیگری نمی باشد.
امید آن که این تذکار موجب زدودن بعضی از آموزه های غلو آمیز رسوخ یافته در باور
شیعیان گردد و متصوفه و عارفان هم این باورهای شرک آمیز را از ادبیات منتسب به خود با
نقد باورمندان و علمی بزدایند.

پژشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

